

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحث راجع به مناسبت جوایز السلطان رسید به جهاتی منها آیا در مطلق مجهول المالک فحص لازم هست یا نه در خصوص لقطه حالا فوقش یک مورد دیگر هم که روایت داشته باشیم. و الا به طور کلی در مورد مجهول المالک فحص نمی خواهد.

آن وقت طبعا اگر فحص نخواهد یا تصدق است یا اینکه ابتدائا به حاکم مراجعه کند، اگر حاکم نبود تصدق بدهد. یا حتی مثلا ممکن است البته قائل به ملکیت نداریم در ذهنم الان نداریم اما در لقطه داریم.

حالا یک تعرضی هم به روایت لقطه خواهد شد. آن وقت مرحوم شیخ متعرض این مسئله شدند که دیروز هم وارد این بحث شدیم. فقط یادم رفت مرحوم شیخ در اثناء این بحث قبل از این بحث، متعرض شدند به این که آیا بنا بر اینکه تصرف درست نیست در این مال مردم الا به اجازه، می تواند این را حمل بکند به یعنی با خودش بردارد ببرد به جایی که مالک هست در جوایز سلطان؟

انصافش این است که دلیل روشنی نداریم و طبق قاعده چون تصرفات جایز نیست الا با اجازه، نباید این تصرف را انجام بدهیم.

مرحوم شیخ گفته مگر اینکه حمل مساوی باشد با نگه داشتن یا انفع باشد. این نکته به اصطلاح تمسک به ملاکات است وجه واضحه ندارد. یعنی به این مقدار که بله آن که مهم است حفظش است و صدق عنوان احسان است. اگر واقعا حمل صدق عنوان احسان و بالاتر از حفظ و بهتر از حفظ بود، روی این جهت، و الا انصافا مثل فحوی به اصطلاح آقایان، اذن فحوی یعنی ما می دانیم که قطعا مالک به این تصرف راضی است. تا به حد علم به رضای مالک نرسد اطلاقات لفظی اقتضا می کند عدم جواز تصرف. این راجع به یک تکه ای که از بحث امروز نگاه کردم دیدم یک تکه ای افتاده از عبارات ما.

بعد وارد بحث به اصطلاح فحص و اینها می شویم.

ادعا شده جمله ای از روایات اطلاق دارد که در آن فحص نیست. یک روایتی بود که دیروز خواندیم از علی بن ابی حمزه بطائنی بود روایت که یک نفر از بنی امیه به آن ترتیبی که گفته شد. آقای خوبی اشکال فرمودند به این روایت به لحاظ سندی ضعیف است. به ابراهیم بن اسحاق نهاوندی و علی بن ابی حمزه بطائنی.

راجع به علی بن ابی حمزه خب حرف بر ایشان بد نیست. البته راجع به علی بن ابی حمزه این در رجالین متأخر ما حالا صدق رجالی بکنند یا نه، بعضی مصرند که ایشان حتی واقفی هم نیست، یعنی برگشته توبه کرده است. دیگر این خیلی عجیب است ایشان موسس وقف و نجاشی هم می گوید عمده وقف ایشان است. به قول معروف عمده وقف و اساس وقف ایشان است.

و یکی دو تا روایتی که حالا هم وضع روشنی ندارند که مثلاً وصایت حضرت رضا(ع)، این دلالت بر اینکه واقفی نباشد نیست.

س: نه این دلیل نمی شود که ایشان توبه نکرده باشد. اینها می گویند توبه کرده، بعداً برگشت. خب بنا گذاری واقفیه با ایشان باشد اما بعداً متوجه اشتباه شده

ج: خب می گویم دیگر به لحاظ شهادت بگیریم که نجاشی که بعد از ایشان است. خب نجاشی سال ۴۵۰ وفاتش است. به لحاظ شهادت بگوییم چون این علی بن ابی حمزه زمان حضرت رضا(ع)، وفاتش زمان حضرت رضا(ع) است. که حضرت فرمود ملاً الله قبره نارا. به لحاظ شهادت که بگیریم و به لحاظ روایات که بعد از موتش هم هست، دیگر چطور می شود توبه کرده باشد؟

عرض کنم که به هر حال حالا خیلی مسئله خاصی نیست. وضع ایشان به لحاظ واقفی بودن و رکن اساسی، خودش و پسرش حسن، نمی شود انکار کرد. و اجمالاً مرد مطلعی است، هم خودش هم حسن تفسیر قرآن دارد، فضائل قرآن دارد، علوم قرآن دارد، ما بحث هایش را کردیم، کتب روایات فقه دارد، و بعضی از جاها روایت علی بن ابی حمزه تأثیرگذار است؛ یعنی این طور نیست که در حد عادی باشد. مثلاً همین روایت الزموم بما الزموا به انفسهم، قاعده الزام، منحصر در علی بن ابی حمزه است. اصلاً فقه واقفیه بوده. شیخ طوسی هم این حدیث را آورده کرارا عرض کردیم مرحوم شیخ کلینی و مرحوم صدوق هر دوشان این حدیث را نیاوردند؛ چون در آن دارد که لیس اوسع مما رواه علی بن ابی حمزه. اصلاً این فقه یکی از به اصطلاح شاخصه های مکتب فقهی واقفیه همین قاعده الزام بود که بعد از آن هم مطرح نشد، یعنی قرن چهارم که اولش شیخ کلینی است، آخرش شیخ صدوق این را مطرح نکردند، مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم مطرح کرد. البته ایشان گفتیم شیخ طوسی خیلی تأثیرگذار است، یواش یواش دیگر قبول افتاد و بعد هم ادعای اجماع بر آن شد. این مسئله اجماعی که نیست. اصلش را عرض کردم روایتی است که در فقه واقفیه بوده است.

غرض علی بن ابی حمزه انصافاً شخص تأثیرگذاری است. البته مخالفت ها با ایشان از همان بعد از ایشان مثلاً کتابی در تفسیر مال خودش و مال پسرش که ابن فضال می گوید لا استحل عنه ام اروی عنه حرفا، به نظرم حرفا یا حدیثا، حرفا، و تفسیری در قرآن داشته علی بن ابی حمزه که الان چیزی از آن یا پسر ایشان به ما نرسیده الا در کتاب این کتابی که منسوب است معروف است به تفسیر علی بن ابراهیم.

.....
حالا راجع به ایشان و میراث هایش بخواهیم صحبت بکنیم خودش یک فصل طولانی است. به نظر ما واقفی بودن ایشان جای اشکال

نیست. مرد ملایی هست، آثار دارد،

س: تفسیر مال حسن است؟

ج: به پدر هم نسبت داده شده به هر دو

س: الان باقی است دیگر الان

ج: نه نیست اصلا کلا.

س: هیچ؟

ج: نه

ایشان یک فضایل قرآن دارد آن مقدار زیادی اش هست در کتاب ثواب الاعمال صدوق. و کتاب عیاشی و غیرهم. یک مقداری اش یک مقداری هم علوم القرآن داشته که آن به حسب ظاهر کلا نیست مگر حالا یک جور دیگری که... بخواهیم اینها را شرح بدهیم طول می کشد. حالا فعلا به همین اجمال بنده قبول بفرمایید. تفصیلش جای دیگر.

علی ای حال کیف ما کان این روایت هم ظاهرا و العلم عند الله روایت شفاهی باشد. بعید است از کتب علی بن ابی حمزه باشد. خیلی

بعید است

س: روایات علی بن ابی حمزه را شما می پذیرید؟

ج: فعلا نه، مشکل دارد. البته ما که در اینکه مثلا خبر ثقه را حجت قبول بکنیم، یک تضعیف شدیدی از ابن فضال هست که مرحوم

کشی توسط عیاشی نقل می کند از ابن فضال پسر. به عنوان کذاب. مشکل اگر آن باشد که خب هیچ جای بحث ندارد. مشکل این است که آن در پدر هم هست، در پسر هم هست. نسخش واضح نیست که این کذابی که ایشان گفته مربوط به پدر است یا پسر.

س: اینکه در دوره امام رضا(ع) حضرت منع می کردند از اینکه سراغ واقفه بروند و بعضی از اجلاء را می بینیم که از ایشان نقل می کنند،

نمی شود منصرف باشد به اینکه قبل از امام رضا(ع) بوده و در دوره عدم وقفش بوده؟

ج: گفته شده، دوران استقامت

س: خب حالا این را نمی شود برداشت کرد وگرنه امام رضا(ع) که صریح دارند می فرمایند اصلا نروید سراغ اینها، منع دارند به شدت ج: می دانم اما چون به اصطلاح نظر به اینها به نظر راوی بودن خیلی مشکل نمی کردند. به نظر راوی بودن. بله این داریم ما. ما داریم مثل ابن ابی عمیر از ایشان نقل می کند. یکی از اشکالات مرحوم آقای خویی هم همین است در باب ابن ابی عمیر که بعید است ما ابن ابی عمیر را قبول بکنیم چون از مثل علی بن ابی حمزه نقل کرده است. دارد ابن ابی عمیر نقل می کند.

مرحوم شیخ این قاعده را در عده آورده که در بعضی کتب دیگرش هم که در حال استقامت، دلیل روشنی بر آن نداریم. اصلا این مطلب روشن به این معنا که اگر یعنی باید نگاه بشود که بحث، بحث به اصطلاح استقامت به جانب عقایدی اش تأثیر می گذارد نه به جانب نقل روایت. لذا هم در آن روایت منسوب به حضرت هادی سلام الله علیه، خذوا ما روا و ذروا ما رأو؛ البته آن در فطحیه است نه در واقفیه.

س: ۱۱:۰۹

ج: حضرت عسکری(ع) معذرت می خواهم. حضرت عسکری(ع)، می گویم فطحیه است بنی فضال است، کتب بنی فضال.

لکن اجمالا خود

س: آن که سند ندارد آن را قبول نکردیم

ج: می گویم حالا مشهورشان شده، حالا عده ای قبول کردند، آثار هم بر آن بر کردند.

س: خود شما هم قبول نکردید

ج: نخیر ما قبول نکردیم.

س: پس چرا استناد می کنید به آن؟

ج: نه استناد نکردم. می خواهم بگویم مثل آن. آنجا نظر به راوی بودن است. یعنی اینکه شما سوال می فرمایید راجع به علی بن ابی حمزه به لحاظ راوی بودن. حالا آیا در حال استقامت یا مطلقا نمی دانیم.

س: امام رضا(ع) منع نکرده بودند از برخورد با اینها؟

ج: برخورد با اینها برخورد با اینها بیشتر جنبه‌های عقایدی داشته و انحراف عقایدی. یا احتمال دارد احتمال قوی دارد که مثلاً بنا بوده فقهشان یک فقه خاصی باشد. یعنی اشکال سر اختیارات فقهی آنها بوده است. نه اینکه مجرد اینکه بگویند مثلاً من از ابوبصیر شنیدم؛ چون ایشان عصاکش آن ابو بصیر یحیی بوده است. دو تا ابو بصیر هستند، یحیی و لیث. ایشان قاعد آن بوده، یعنی ابو بصیر را... یک مقداری هم روایتش به خاطر همان ابو بصیر است، عن ابی بصیر.

س: خود نقل تراث هم بالاترین خلاصه انحراف است

ج: بله، به هر حال راجع به علی بن ابی حمزه نکته مهم‌ترش آن مسئله نقل حدیث است. ایشان ناقل تراث صرف هم نیست. این طور نیست که ناقل تراث باشد. ایشان خودش هم راوی است، مثل همین جا از امام صادق (ع) نقل می‌کند. به هر حال این روایت وجود دارد. این روایت را مرحوم کلینی آوردند.

س: نه توجیه شما الان نسبت به نقل ابن ابی عمیر چیست؟

ج: شاید ثقه می‌دانست در نقل. مشکل ندارد

س: نه با اینکه امام رضا علیه السلام منع کرده بودند

ج: خیلی خب می‌گویند ثقه است در نقل قبول دارم یا مثلاً مطلبی را که نقل کرده از جای دیگر هم شنیده، منحصر به ایشان نیست.

عمل ابن ابی عمیر در یک مورد دو مورد ده مورد که نکته خاصی ندارد. یعنی نکته خاصی در پیش او، فرض کنید اعتقاد به وثاقتش داشته. می‌گویند آدم ملعونی است نباید با او رفت و آمد داشت، اما وقتی مطلبی را نقل می‌کند درست نقل می‌کند. این که منافات ندارد از یهودی هم نقل می‌کنند.

س: این که توجیه می‌کنند که قبل از انحرافش اینها را ابن ابی عمیر از او نقل می‌کرد این توجیه را استاد می‌پسندند؟

ج: می‌گویم دلیلی نداریم، گفته شده. دلیلی الان نداریم که این روایت ابن ابی عمیر قبل از انحراف است. گفته شده شیخ گفته اصل این مطلب را شیخ دارد. در حال استقامت.

این دلیل واضحی فعلاً نداریم، نمی‌توانیم تشخیص بدهیم. مثلاً اگر این طور باشد ابن ابی عمیر می‌گوید سمعت من فی حال، شاید مثلاً ما در یک مورد دیگری یک مورد دارد که سمعت منه فی حال استقامته، اینهایی که خیلی منحرف بودند. راجع به ایشان مثلاً ابن ابی

عمیر مثلاً روایتش را معین کرده باشد که این را در حال استقامت شنیدم یا این را در حال انحراف شنیدم، دلیل نداریم، دلیل واضحی نداریم.

علی ای حال این روایت را مرحوم کلینی از علی بن محمد بن بندار نقل کرده که به اصطلاح پدر همین محمد بن علی ماجیلویه است که استاد صدوق است. اجمالاً توثیق بد نیست مشایخ کلینی. خیلی جزو مشایخ اجلاء ایشان نیست. به همین مقدار اجمالی می‌خواهم اکتفا کنم، نمی‌خواهم صحبت بکنم راجع به ایشان.

عن ابراهیم بن اسحاق نهاوندی احتمالاً کتاب ایشان باشد. مصدر اولی‌اش، مصدر نوشتن... معذرت می‌خواهم یا کتاب ایشان یا کتاب عبدالله بن حماد انصاری. از عبدالله بن حماد انصاری ایشان توثیق اصطلاحی ماها را ندارد. یعنی ثقة اصطلاحی به این معنا. لکن نجاشی گفته شیخ من اصحابنا. حالا این که کلمه شیخ آیا توثیق هست یا نه؟ به نظر ما بله هست.

به هر حال عبدالله بن حماد انصاری از اصحاب ماست. کتابی هم داشته مرحوم سید بن طاووس در بعضی از موارد اصلاً مستقیم از کتاب نقل می‌کند. می‌گوید من کتاب عبدالله بن حماد که تاریخ کتابتش هم سال فلان، مستقیم از آن کتاب نقل می‌کند. به احتمال قوی به این کتاب برگردد. کتاب عبدالله بن حماد، لکن طریق کتاب ضعیف است به لحاظ همین ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، که به نظر من متهم به خط غلو است. و ابن غضائری هم می‌گوید یجوز ان یخرج شاهدها، خیلی تضعیف شدید نمی‌کند.

س: اگر راوی نسخه باشد دیگر...

ج: هان، به نظر من آن که من الان می‌فهمم ایشان راوی نسخه است. یا در کتابش از کتاب عبدالله آورده، یا خود کتاب، یعنی آن که در اختیار کلینی بوده، به ذهن من یکی از این دو تاست. و به ذهن من بیشتر همان کتاب عبدالله بن حماد است. کتاب عبدالله بن حماد در اختیار ایشان بوده، از آنجا نقل می‌کند.

ایشان هم از علی بن ابی حمزه نقل کرده است. ظاهراً شفاهی باشد. ظاهرش این طور است. حالا این راجع به حدیث.

س: اینکه درباره نهاوندی هست که ضعیف فی الحدیث ولی کتبه قریب من....

ج: این را شیخ دارد. بله همین که در مثلاً فرض کنید مبانی حدیثی‌اش ضعیف است. مرسل نقل می‌کند، فرض کنید وجاده نقل می‌کند،

لکن مطالبی که در کتابش نقل می‌کند درست است، احادیثش قابل اعتماد است.

.....
س: آخر نمی شود ضعیف باشد ولی احادیث

ج: عرض کردم مثلا به نحو وجاده نقل کرده اما نسخه خوبی نقل کرده. بعد هم در نسخ دیگر و جملتها قریبه من السداد، این طور دارد.

این شیخ دارد نجاشی ندارد. مرحوم شیخ در کتاب فهرست دارد و کتبه جملتها قریبه من السداد؛ خود کتاب هایش اشکال ندارد.

این همان نکته فهرستی و رجالی است که ما عرض کردیم. این در تفکر رجالی خب وقتی ضعیف گفته شده، خب چطور می شود کتب

قریبه! نه اشکال ندارد که ضعیف باشد، اما کتابی را که نوشته، کتاب مرتب است جمع و جور است، توش احادیث ضعیف نیست، احادیثی

است که مورد اعتماد است، مورد عمل اصحاب است. مثلا همین روایت را، همین روایت را که در این کتاب ایشان آمده یا حالا مصدر

ایشان آمده، هم مرحوم کلینی نقل کرده و هم مرحوم شیخ طوسی. این روایت را نقل کردند. قریبه من السداد به این معنا.

این همان نکته ای است که ما کارا عرض می کنیم فرق بین رجالی به اصطلاح تحلیل رجالی و تحلیل فهرستی. به لحاظ فهرستی می گوید

کتابهایش خوب است ولو خود ایشان ضعیف است. فرض کنید مثلا خود ایشان به نحو اعتماد به نحو وجاده نقل می کند، لکن نسخی را

که به نحو وجاده از آنها نقل می کند، نسخ صحیحی بوده، نسخ خوبی بوده، نسخ مقروئه بوده قابل اعتماد است.

لکن آنچه که در روایت هست حالا غیر از آن نکته، اولاً در روایت دارد که چون روایت طولانی است، آقای خوبی همه اش را نقل نکردند.

خود مرحوم شیخ هم مضمونش یکی دو سطر نقل کرده است.

قال فخرج من جميع ما اكتسبت في ديوانهم فمن عرف منهم رددت اليه ماله؛ از اینکه امام (ع) می فرمایند اگر شناختی مالش را به او

در کن.

و من لم تعرف تصدقت له و انا اضمن لك على الله جل؛ این که به این حدیث تمسک بکنیم برای نفی فحص، به نظر من شاید خالی

از اشکال نباشد، به ذهن خودم عرض می کنم. چون دارد که مثلا فمن عرفت منه. فحص هم برای معرفت است خب، با آن ادله ای که

می گوید فحص بکن منافات ندارد که. این معنایش این نیست فمن عرفت منهم بلا فحص. اگر شناختی، حالا آن روایت آمد که شناخت

هم اصلا باید فحص بکند تا بشناسد، چه منافات دارد؟ به ذهن من نمی آید که این روایت جزو مطلقات باشد که آقایان نقل فرمودند. فکر

نمی کنم. حالا به هر حال این یک.

دوم اینکه و من لم تعرف تصدقت له، ظاهرا حدیث ناظر به اموال بنی امیه است. اولاً مطلقا چون بحث ما که الان مطلق است و الا

خصوص، توی روایت که جوایز نیست، چون بحث شیخ هم فعلا توی جوایز نیست، در مجهول المالك مطلق است. ظاهرا تو این حدیث

نکته، نکته اشتغال به عمل بنی امیه باشد؛ یعنی حتی اگر شناسی چون عرض کردم اموال ظلمه اموال سلاطین جور دو حیثیت دارد؛ یکی حیثیت فردی که علم اجمالی داریم تفصیلی دارید از این حرفها. یکی حیثیت اجتماعی که اصولاً گرفتن اموال از اینها درست نیست. حالا می‌خواهد، حتی اگر ملک پدرش باشد. رفته زحمت کشیده اصلاً گرفتن از اموال سلاطین جور جایز نیست.

من فکر می‌کنم امام علیه السلام آن هم همین را فهمیده چون بعد دارد می‌گوید آمد در کوفه تمام اموالش را صدقه داد حتی لباس هایش، اصلاً بی لباس ماند، هیچی نداشت دیگر. علی بن ابی حمزه می‌گوید ما چند نفر جمع شدیم یک کمی برایش لباس جمع کردیم. تمام اموالش را صدقه... این به ذهن من فردی نگاه نکرده به ذهن من. این به ذهن من نکته، نکته اجتماعی است.

و خوب دقت بفرمایید به ذهن ما می‌آید که اگر نکته اجتماعی مطرح بود، اصلاً این بحث دیگر جوایز سلطان مطرح نمی‌شد. خب کل اموال ظلمه حرام است دیگر؛ جوایز باشد غیر جوایز باشد. عرض کردیم از زمان صحابه بحث جوایز سلطان جور مطرح شده، در روایات ما اولین مورد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) ذکر شده. سندش هم معتبر بود ولی خیلی اطمینان به آن من ندارم که جوایز معاویه را قبول می‌کردند. دقت کردید؟ در غیر طریق اهل بیت (ع) هم از عایشه مطرح شده که جوایز، آن هم ظاهراً باید بنی امیه باشد که اول قبول نکرد، بعد قبول کرد. اموالی را برای ایشان هدیه آوردند.

علی ای حال کیف ما کان انصاف قضیه اگر نکته این بود، اصلاً این صفحه را باید ببندیم کلاً. این گرفتن جوایز سلطان و حقوق از سلطان تمام اینها هم به انواع مختلفش حرام است. و فکر نمی‌کنم این با طریقه اهل بیت (ع) هم نمی‌ساخته، لذا خوب دقت بفرمایید ما در باب عده ای از روایات این احتمال را مطرح کردیم که شاید این روایت یک نوع حکم شخصی باشد. البته در کتب فقه ما متعارف نیست. یعنی امام (ع) برای این شخص بالخصوص این شناخته آدم صالحی است، با اینکه ظاهرش هم سنی باشد، ظاهرش نیست که شیعه باشد. آمده مثلاً می‌خواسته توبه بکند، امام (ع) کمکش کرده یک توبه واقعی بکند. و آن اینکه حتی از اموال مشتبّه هم خارج بشود. آن وقت اگر شخصی باشد به درد تمسک در فقه نمی‌خورد.

بنده سراپا تقصیر چند بار عرض کردم البته در فترات مختلف شاید در ذهن نباشد، و آن اینکه یکی از راههایی که به ذهن ما آمده در بعضی از روایات جمع بین حکم به اصطلاح حکومتی موقت کردیم. حکم حکومتی باشد اصلاً. یا حکم به اصطلاح امروز ما سیاسی اجتماعی باشد. اصلاً روایت را حمل بر این نکنیم. یک حکم حکومتی باشد، ولایی باشد، امام (ع) روی حکم ولایی

ج: تأخیر؟

س: تعطیل نظام

ج: نه

س: چرا

ج: چون در روایت دیگر بیان، چون طبیعت حکم حکومتی این است که باید محدود باشد، و بیان بیاید که این حکم حکومتی برداشته شده است.

س: الان ظالمی حکومت بکند خب متدینینی که حقوق بگیر هستند و اینها، کلا پس چیزی نگیرند

ج: قبول نکردیم، گفتیم قبول نداریم، نه می‌خواهم بگویم اگر موردی آمد، یک، یعنی در کلمات اصحاب ما، روایات را گرفتند برای بیان احکام واقعی. به ذهن ما می‌آید دو تا نکته در اینجا با اینها موافق نباشیم. یکی اینکه این روایت ناظر به حکم شخصی باشد اصلاً. برای خود شخص، یک دستوری را برای شخص دادند. مثالش هم چند بار عرض کردم دیگر در همین بحثها عرض کردم. خب روایت دارد از حضرت موسی بن جعفر (ع) که به علی بن یقطين می‌گویند تو که اموال فراوانی داری مثلاً متعه را انجام نده، این کار را نکن.

س: مناطش چیست؟

ج: می‌گویم حالا عرض می‌کنم.

چون تو احتیاج نداری این کار را نکن. الان در کتاب وسائل هم دارد که عدم استحباب متعه با عدم احتیاج با استغنا. یعنی اصحاب ما از این مسئله یک حکم واقعی فهمیدند برای عنوان حکم قانونی. استحباب متعه الا لمن کان مستغنی. ما آنجا عرض کردیم لسان روایت این نیست. ظاهرش مراد امام (ع) این است که تو بالخصوص، نه به عنوان استغنا. تو که اسمت علی بن یقطين هست و پدرت آن طوری بود و خودت این طوری هستی. وزیر اعظم هستی در دستگاه هارون هستی، به خدمت شیعیان هستی، کمک به شیعیان می‌کنی، تو اگر بخواهی هزار تا هم کنیز بخر، چرا به جای یک متعه، برو کنیز بخر. آن هم همان طور است فرقی نمی‌کند. تویی که وضع مالیت خوب است و وضع سیاسی و اجتماعی داری من صلاح برای تو نمی‌دانم که مثلاً این کار را انجام بدهی.

این معنایش این نیست که هر کسی که مستغنی شد دیگر استحباب متعه. این شاید شخص علی بن یقطین مراد است.

س: استاد با همین ویژگی هایش چطور؟ فردی که تشخص سیاسی و اجتماعی دارد و مستغنی است، با همه

ج: نمی توانیم الان تعدی بکنیم. آن باید شواهد خودش را نگاه بکنیم.

س: این قضیه فی واقعه

ج: آهان، این قضیه فی واقعه به قول ایشان.

این را می گویم الان ببینید حتی مثل وسائل، خب صاحب وسائل اخباری است دیگر. حتی صاحب وسائل از این قضیه حکم کلی فهمیده است. این نکته ای است که من عرض کردم. ما از این قضیه حکم کلی نفهمیدیم.

س: چطور حمل بر تقیه نکردند؟ دردستگاه خب بوده دیگر

ج: نه تقیه نمی خواهد

س: خب متعه را که اگر انجام بدهد که خب متوجه می شوند که اهل

ج: نه امام (ع) می خواهند بفهمانند تو نکته ای نداری، من برای تو، حتی ممکن است امام (ع) تحریم بکند.

در یک روایت دارد دو نفر که از اهل کوفه بودند، قال انی احرم علیکما تتمتع ما دمتما فی المدینه؛ این ممکن است بشود. این تحریم خاص آن دو نفر است، اطلاق ندارد. حالا بر فرض هم ثابت شد این دو نفر عنوان داشتند، اگر در مدینه متعه می کردند آبروی شیعه می رفت یا آبروی امام صادق (ع) یا برای امام صادق (ع)، این را مع ذلک تعمیم نمی توانیم بدهیم. مگر با شواهد هر کسی برای خودش.

یعنی به عبارت دیگر ما آمدیم گفتیم احتمال دارد اینجور روایات ناظر به شخص نیست.

اصلا در حقیقت حکم نیست. شخصی است، یعنی به عبارت دیگر یک نوع استکمال شخصی است نه قانون عام نه به اصطلاح بیان قانونی. یک نوع استکمال شخصی است. امام (ع) برای اینکه این شخص به کمال برسد، مثلا می فرمایند من برای تو واجب کردم نماز شب بخوانی، برای تو. حالا فرض کنی این آقا از فقها هم هست، این آقا از صلحا هم هست، از زهاد هم هست، ما بگوییم مثلا احوط وجوبا برای علما و فقها و زهاد که حتما نماز شب بخوانند. آن قصه امام (ع) برای شخص معینی فرمودند. تعمیم دادنش و به عنوان قانون قرار دادنش دلیل می خواهد.

اینجا دقت بکنید، حالا من همین مثال را بزنم.

س: ادله یعنی اطلاق دارد از نظر شما؟

ج: غیر از اصلا، حالا می‌خواهد اطلاق، مثلاً همین مورد، خب شما می‌دانید ما عرض کردیم شواهد نشان می‌دهد این بعد از سقوط بنی امیه است این روایت. خب شما می‌دانید اگر این شخص سنی باشد که ظاهرش این است، هزاران نفر در دیوان بنی امیه بودند. اگر شیعه باشد عده‌ای هم از شیعه در دیوان بنی امیه بودند. اگر بود همه را می‌گفتند دیگر. همه بروند همین کار را بکنند. همه لباس و مباس و همه چیز را بدهند. این دیگر منحصر به یکی که نمی‌شد. یا باید مثلاً خدای ناکرده بگوییم امام (ع) به یک مورد فرمودند دیدند سخت است، شیعه‌ها گفتند دیگر عمل نمی‌کنیم روایت امام (ع)، این که خب نمی‌شود ملتزم شد. یا امام (ع) از نظرشان برگشتند، این را هم که نمی‌شود ملتزم شد. دقت فرمودید؟ چون این مطلب قطعاً زمان امام صادق (ع) چون عرض کردیم دیروز یک شرحی دادم که امام صادق (ع) چند تا مرحله مختلف تاریخی را پشت سر گذراندند. این روایت الان مال سنی است ظاهراً کان صدیق لی، بعدش هم صاحبک و نمی‌گوید امام و اینها. خب اگر سنی باشد هزاران سنی باشد، اگر حکم باشد خب این حکم می‌شود که همه باید تمام اموالشان کسانی که دردوران بنی امیه در دستگاه بودند، کاتب بودند، از کارمند بسیط بگیرد تا مدیر کل و تا استاندار و وزیر و الی آخره. اینها باید تمام اموالشان را بیایند بیرون از تمام اموال، حتی اگر لباس داشتند. این دیگر منحصر به یکی که نمی‌شد. بله، یک مورد دیگر هم مشابه این داریم، در آن روایت می‌گوید اموالی تهیه کردیم، مالکش را نمی‌دانم، مالک آن را نمی‌دانم. امام (ع) می‌فرماید اگر مالکش گفت به او می‌دهی؟ گفت کیست؟ فرمود من مالکش هستم. گفت بله می‌دهم خدمتان. این دارد. این به عنوان مالک، من مالک هستم. آن هم اموال معین. اما اینکه بیاید تمام اموالش را بدهد، بگوید من توی، یعنی آن جهت اجتماعی بنی امیه نه قصدی فردی.

آنچه که ما می‌بینیم در مجموعه روایات جنبه‌های فردی هست. می‌دانند دزدی کردند، می‌دانند غصب کردند، خب رد کنند. اما آن که جنبه اجتماعی است، خوب دقت کردید؟ جنبه اجتماعی یعنی تمام اموال بنی امیه؛ یعنی تمام کسانی که کارمند بودند در زمان بنی امیه. خب اگر این می‌شد، خب خیلی مشهور می‌شد دیگر، یک قصه علی بن ابی حمزه که نبود که. یعنی مشکل سر این روایت این نیست که فقط اطلاق دارد. اولاً چون قضیه فی واقعه انعقاد اطلاق بر اینها مشکل است. اصلاً بعدش هم یک عبارتی دارد که با فحص منافات ندارد. فمن عرف منهم ردت علیه مال، این که منافات ندارد. کیفیت معرفت با فحص باشد. این چه منافاتی دارد، منافاتی ندارد با فحص. اطلاقی ندارد که شامل فحص و غیر فحص بشود.

.....
علی ای حال کیف ما کان آن که من به ذهنم می آید، دیگر حالا آقایان اختیار خودشان است، علی تقدیر اینکه ما قبول بکنیم، چون شواهد ما حاکی است که کتاب عبدالله بن حماد انصاری است و اجمالا مورد قبول بوده است.

من یک قاعده ای را عرض کردم کرارا و مرارا، البته الان این کتاب نجاشی را نگاه کنید، عبدالله بن حماد انصاری. طریق نجاشی الان در ذهنم حضور ذهن ندارم. شاید چند بار دیدم اما حضور ذهن ندارم. این کتاب عبدالله بن حماد را نگاه کنید. این اگر ثابت بشود که از کتاب عبدالله است، می شود قبولش کرد اجمالا آن را مورد قبول قرار داد، به همان قاعده ای که سابقا گفتیم، اگر ثابت بشود.

علی ای حال به نظر من قبول روایت خیلی مشکل ندارد. شواهد را یعنی خیلی روایت حالت وضع و جعل و اینها توش نیست. لکن استفاده حکم از آن مشکل دارد. استفاده این حکم که فحص واجب نباشد، از اطلاق روایت، انصافا مشکل دارد. ما خیلی احتمال قوی می دهیم که روایت اصلا یک نوع قضیه شخصی باشد. امام (ع) با یک شخص معینی این را فرمودند. من عرض کردم دو تا راه اضافه کردیم ما در باب تعادل و در باب تعارض. یکی اینکه اگر یک روایت را حمل بر قضایای شخصی یا استکمال شخصی بکنیم. آن را اصلا نباید در تعارض حساب بکنیم. دوم اینکه حکم ولایی باشد، حکم سیاسی اجتماعی باشد. همان قصه معروفی که اهل سنت هم اختلاف، خب اهل سنت می گویند گوشت الاغ همین شهری به قول معروف، الاغ اهلی، در روایت دارد الاغ اهلی، حمر اهلیه، عرض کردم مراد از حمر اهلیه همین الاغ های متعارفی است که در خیابان ها و بیابان ها هست، مرادشان این است، در مقابل حمار وحشی که گوره خراست. اصلا مراد از الاغ در روایت دارد حمر اهلی همین الاغ متعارف در مقابل حمار وحشی که مراد گوره خراست، نه اینکه حالا حماری که الاغی که هست برود در بیابان وحشی بشود. نه مراد گوره خراست.

علی ای حال کیف ما کان خب در این محل کلام است دیگر. پیغمبر (ص) در سال خیبر فرمودند نکشید و نخورید، گوشت اینها را نخورید. اهل سنت فهمیدند به اینکه این حکم واقعی رسول الله (ص) است، و این حکم دائمی ایشان است، حرمت لحوم حمر اهلیه. در روایات ما آمده نه بابا این حکم سیاسی بوده، حکم موقت بوده، حکم ولایی بوده. چون فتح خیبر پیش آمده بود می خواستند به اصطلاح مسلمانان بعضی از الاغ ها را کشتند و خوردند. از آنطرف خب باید غنایم را بار می کردند از خیبر می آوردند تا، الان خیبر تا مدینه حدود ۲۵۰ کیلومتر است. از خیبر بار می کردند می آوردند تا مدینه. خب بار نبود، وسیله نبود که بار کنند. پیغمبر (ص) فرمود آقا الاغ ها را نکشید، الاغ ها را نخورید تا این بارگیری انجام بگیرد، غنایم را بتوانند بیاورند.

در روایات ما آمده که این حرمت ندارد. آوردید آقا عبارت را

س: عبدالله بن حماد انصاری من شیوخ اصحابنا له کتابان ۴۴: ۳۰

ج: این عبارت ایشان هم نشان می دهد که احتمال قوی کتاب را ایشان دیده است. ایشان ۴۵۰ وفاتش است، ۶۶۴ وفات مرحوم ابن طاووس. ابن طاووس که می گوید من دارم، نسخه ای دارم، به نظرم ۳۷۶ تاریخ، یعنی قبل از وفات مرحوم نجاشی. به نظرم ۳۷۲-۷۶ سید بن طاووس توصیف نسخه را هم می کند.

س: اخبرنا بهما علی بن شبر بن اسد عن ذکر بن حمدون عن الاحمری

ج: این به احمری برگشت. البته این علی بن شبر از مشایخی است که درست نمی شود.

سند کمی مشکل دارد، اما برگشت به احمری. همین ابراهیم بن اسحاق است. احمری مرادش ابراهیم بن اسحاق است. یعنی به عبارت آخری مرحوم نجاشی هم نسخه ای را که خبر می دهد همان نسخه احمری است. مرحوم کلینی هم از همین نسخه نقل کرده است. خوب دقت کنید.

ما یک حرفی را زدیم حالا به آن ملتزم بشوید یا نشوید، اختیار با خودتان. گفتیم جایی که نجاشی راجع به یک شخص می گویند مثلاً ثقة و له کتاب، یا می گوید من شیوخ اصحابنا له کتاب و طریقتش را هم نقل می کند. فرض کنید طریقتش هم احمری. من فکر می کنم غیر از اینکه حالا مثلاً می گوید خود این شخص شیوخ اصحابنا، خودش دلالت بر وثاقت می کند. غیر از حالا این جهت، شاید از عبارتش اضافه بر این، بشود فهمید که آن که کتابی که معروف به نام ایشان بوده، کتاب هم قابل اعتماد است. ولو طریق کتاب ضعیف است. خوب دقت کنید.

س: احمری که خیلی ضعیف است

ج: بله می دانم. از این که نجاشی می گوید من شیوخ اصحابنا یعنی چه؟ یعنی، چون الان شیخ بودن ایشان به چه درد می خورد؟ در زمان نجاشی شیخ بودنش به عمل به کتابش است. کتابش هم از طریق احمری است. خوب ملاحظه ما را دقت بکنید. اگر بگویند من شیوخ اصحابنا یعنی چه، ثقة، نمی خواهیم که پشت سرش نماز بخوانیم، نه نجاشی می خواهد پشت سر او نماز بخواند نه ما، نه می خواهیم زن پیشش طلاق بدهیم. کاری که الان با نجاشی هست عبارت از مسئله عمل به کتابش است دیگر. قاعدتاً این است دیگر غیر از این که ندارد. وقتی گفت من شیوخ اصحابنا وقتی گفت ثقة و طریق هم ذکر کرد، طریق هم همین ضعیف است. همین ابراهیم بن اسحاق یا به تعبیر ایشان احمری، ابراهیم بن اسحاق نهانندی است.

.....

من فکر می‌کنم شاید نظر نجاشی به این باشد. این نسخه‌ای که مال احمری است قابل اعتماد است؛ چون خود مولف نسخه من شیوخ اصحابنا الان هم موجود مال ایشان است. عرض کردیم ظواهر ما هم نشان می‌دهد که کلینی هم همین کار را کرده. لذا می‌شود با این تلازم واضح به ذهن ما فهمید

س: واضح هم نیست این حدس است استاد

ج: چرا حدس، گفت و تظننت و ظن الا ۴۲:۳۳ عین الیقین، درست است حدس است، حدس قریب به حس است. این اشکال ندارد

به ذهن ما می‌آید وقتی نجاشی می‌گوید

س: ما تلازمش را نمی‌فهمیم اصلا

ج: نفهمیدید؟

س: چطور ادعای وضوح می‌کنید؟

ج: از کدام عبارت؟

س: از همین ادعایی که مثلاً

ج: از شیوخ اصحابنا، در غیر ایشان ثقة هم دارد، جای دیگر ثقة هم دارد. فرض کنید در عبدالله بن میمون قداح ثقة می‌گوید. لکن

کتابش را که تعریف می‌کند از طریق یک نفر قمی است. فلان بن قمی به اصطلاح. ایشان توثیق نشده، آن طرف. و روایات آن قمی از کتاب

عبدالله در کافی هست، خیلی کتابها هست، واضح است که ایشان راوی نسخه است، این خیلی واضح است. خب ثقة یعنی کتاب قابل

اعتماد است. خب کتاب هم واضح است از طریق ایشان است.

س: ثقة به آن شخص برمی‌گردد این طریق یک چیز دیگر است

ج: ثقة به شخص بر می‌گردد اما چون کتاب، کتاب فهرستی است و بیان کتب است ثقة یعنی به کتابش عمل بکنید. ثقة به چه عنوان؟

چون نمی‌خواهد به عنوان راوی بررسی کند، به عنوان کاتب دارد مولف کتاب دارد بررسی می‌کند.

س: یک شرح احوال هم گفته دیگر بالاخره فهرست نجاشی ۵۲:۳۴

ج: می دانم اثناء کلام شرح احوال هم دارد، اما وقتی می گوید ثقة در کتاب فهرست، یعنی به کتابش عمل کنیم دیگر. ثقة نه اینکه به آن جهت راوی، اگر جایی راوی بود ایشان حجت است. رجالی نیست. نمی خواهم بگویم از رجال خارج است. رجالی است به زاویه فهرستی. یعنی به کتاب او عمل می شود کرد، ثقة، له کتاب یعنی چه ثقة له کتاب؟

س: استاد حتی کسی که کتاب ندارد ثقة گفته شده چطور؟

ج: آن رجال است. ایشان ندارد، نجاشی ندارد.

اگر هم نجاشی کسی را گفت و برایش کتاب ذکر نکرد یا گفت ثقة و نگفت کتاب دارد، گاهی دارد در اثناء دارد نه اینکه مستقلا. آن می شود رجالی. اگر رجالی شد این تلازم نیست. قبول است. در رجال تلازم نیست.

س: ضعیف فی حدیث احمری چه می شود پس؟

ج: بله آقا؟

س: ضعیف فی حدیثه در مورد احمری گفته شده

ج: اشکال ندارد، احمری ضعیفش، چون احمری در کتابش از دهها کتاب مثلا نقل کرده است. ضعیف فی حدیثه یعنی ایشان خیلی مبانی اش دقیق نیست. به نحو وجاده نقل می کند، از ضعفا نقل می کند، این مراد از ضعیف، مرسل نقل می کند، ضعیف فی حدیثه این است. این منافات ندارد که کتاب عبدالله بن حماد انصاری معروف بوده به نسخه احمری، ایشان می گوید این شخص من شیوخ اصحابنا له کتابان احدهما، کتاب را هم توصیف می کند. خوب دقت بکنید. وقتی شخص را توصیف به شیوخ می کند و کتاب را هم می آورد و کتاب را هم توصیف می کند، معنایش چیست؟ یعنی به کتاب عمل کنیم دیگر. نه به روایات ایشان جای دیگر. ظاهرش این طور است، ظاهرش که به کتاب می خواهیم عمل کنیم.

یعنی نکته بحث ایشان فهرست. از آن طرف هم این هر دو کتاب از طریق که خبرنا بهما، هر دو کتاب هم از طریق احمری است. هم

کتاب صغیر هم کتاب کبیر.

.....
علی ای حال یک مقدار از بحث خارج شدیم. اگر این باشد خیلی از جاها می توانیم که مشکلات روایی را حل بکنیم مثل همین جا. من بیشتر چون ما دلمان می خواهد که همین طور که مرحوم بعد از علامه عده ای از علمای ما سعی کردند راه هایی را پیدا بکنند که روایات اصحاب را مقدار قبولش بیشتر بکنند از آن مقداری که با ضوابط علامه ضعیف است.

علی ای حال کیف ما کان به ذهن من که خیلی واضح کتاب عبدالله بن حماد است و قصه هم شفهی است، قصه خارجی است. مشکل ندارد، اما اشکال فقط سر استنباط فقهی از حدیث است. من به ذهنم می آید روایت مورد خاص است. یعنی حکم کلی اهل بیت (ع) این نبوده هر کسی در دیوان بنی امیه بوده همه اموال را رد بکنند. آنهایی که يعرف مالکه یرد علی مالکه، آنها هم که نمی شناسی یتصدق به. فکر نمی کنم در بیاید که کلی حکم اهل بیت (ع) بوده، و الا از زمان امام صادق (ع) که ۱۳۲ زوال بنی امیه بود تا ۱۴۸ بنا بر معروف، شانزده سال فاصله است. خب قطعاً امام (ع) می فرموده، به شیعه لا اقل می فرمودند، حالا سنی ها فرض کنید، این طرف هم که سنی است.

من فکر می کنم موردی بوده امام (ع) دیدند یک شخص پاکی است، شخص صالحی است، حالا یک مدتی در راه اشتباه بوده، انحراف بوده، می خواهد توبه کند، واقعا امام (ع) می فرماید راه درست و واقعی اش این است از آن توبه های صاف صاف که هنوز در حالت احتضار است، منزل خودش را در بهشت ببیند، خب این حالت خاصی است دیگر. امام (ع) تشخیص دادند این یک نفس پاکی دارد این صلاحیت را دارد، فرمودند این کار را بکن.

س: استحباب می شود

ج: نه ببینید استحباب هم نه. اصلاً این استحباب هم اثبات نمی شود کرد؛ چون شخصی که شد استحباب هم در نمی آید.

س: آقا بدون قبول ولایت چطور می شود؟

ج: خب شاید همین دیگر، این یک نحوه قبول ولایت بوده، چون حرف امام (ع) را قبول کرده

س: چون تعبیر می کند مولای تو به فرمایش خودش عمل

ج: همین دیگر می گوید مولای تو به من گفت، بله، راست است.

س: باز هم زیر بار نمی رود

ج: شاید امام (ع) حس کرده این در واقعش ولایت دارد، ظاهرش مثلاً خیال می کند فلان فلان.

.....

علی ای حال حالا یا روایت را به خاطر علی بن روایت تا علی بن ابی حمزه فقط مشکل دارد، و الا بعدش به نظر من مشکل ندارد. به خاطر علی بن ابی حمزه قبول بکنیم یا نکنیم، قبول هم بکنیم به نظر من ربطی به بحث فقه، این من یک مقدار توضیح طولانی دادم، چون ما یک بابی را باز کردیم که عده‌ای از روایات استکمال شخصی است؛ یعنی قصه موردی است. مثلاً در همان قصه علی بن یقطين اصحاب ما گفتند استحباب ندارد. لمن کان مستغنی، وسائل عنوان باب قرار داده، من کان مستغنی، عرض کردیم اثبات این مطلب نمی‌شود کرد. اثبات نفی استحباب لمن کان مستغنی از آن روایت نه. آن قصه شخصی است. در قصه شخصی ممکن است حتی حد الزام باشد. یعنی الزامش کرده باشند که این کار را نکن نه در بحث استحباب. یعنی الزام کرده باشند علی بن یقطين را مصالح اجتماعی که تو این کار را انجام نده، چون یک ضربه بزرگی به شیعه می‌خورد. ممکن است در حد او الزام باشد، در حد او استحباب هم نباشد.

این قصه یک قصه شخصی است، ربطی به قصه کلی ندارد. چون این موردی را که در این قصه علی بن ابی حمزه هست، خب این مسلم قطعاً زیاد بودند. یک مورد که نبوده، در خود شیعه زیاد بودند چه برسد به سنی‌ها.

س: در فضای سیاسی آن زمان امام (ع) این کار را می‌توانسته بکند؟ چون بنی عباس هم امام (ع) غاصب می‌دانستند و شیعیان غاصب می‌دانستند

ج: نه امام (ع) می‌توانسته نه دیگر، نه، امام (ع) در آن زمان فرض کنید چون عده زیادی بودند از این عباد و زهاد و حتی هارون که می‌رفت راه نمی‌دادند و حتی آن قصه دارد کذا، ممکن بود جزو مثلاً عباد و زهادی که می‌گفتند این اصلاً کل این اموال و کل اینها باطل است، همان قصه‌ای که گفت آن که به تو نخ می‌فروشد آن اعوان ظلمه، تو که خیاط سلطان هستی، تو خودت جزو ظلمه‌ای. این بودند، جزو عباد و زهاد حساب می‌شدند. ما داشتیم عده زیادی در اهل سنت هم داریم. این که اختصاص به ما ندارد. که کلیه اموال سلطان را کلیه اموری که مربوط به سلطان است، به همان که می‌گفت من خلیفه هستم، به همان منصور به همان... و عده زیادی از بزرگان، مثل همین سفیان بن ثوری دیگران عده‌ای از اینها هستند که در حال اختفا فوت کردند.

س: یعنی جبهه گیری در مقابل نظام محسوب نمی‌شد

ج: آنها جبهه گیری هم می‌کردند مع ذلک می‌ماندند. امام (ع) که جبهه گیری نکردند. امام (ع) مخصوصاً زمان سفاح خیلی به نفع حکومت بود، به نفع سفاح بود که امام صادق (ع)... این تأیید می‌کرد چون سفاح مشغول کشتن بنی امیه بود. این خیلی تأیید می‌کرد که بله امام (ع) فرمود اموال هم مال اینها باطل است، هم می‌کشت هم اموالش را می‌گرفت تصرف می‌کرد.

.....

علی ای حال به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می رسد که کمی امروز طولانی تر صحبت کردیم غیر از مسئله نکات تاریخی اش، استفاده حکم شرعی از این جور روایات که در آن حالت فردی است که حتی ممکن است الزمی هم باشد برای فرد؛ از اینها اثبات حکم شرعی کردن خیلی مشکل است. خصوصیات فقط یا به قول این آقایان ما قضیه فی واقعه. حالا ما تعبیر به قضیه فی واقعه نمی کنیم، بیشتر تعبیر می کنیم به استكمال شخصی. یک نکات شخصی است که امام (ع) روی شخص معین در نظر می گیرند و طبق آن مطالبی می فرمایند.

حدیث دوم حدیث

س: ۴۲۰۳

ج: نه، تازه اطلاق هم معلوم نیست داشته باشد.

حدیث بعدی حدیثی است که مال علی بن میمون سایغ است که مرحوم آقای خویی در اینجا فرمودند ضعیف لعلی السائغ. البته کرارا عرض کردم مرحوم آقای خویی بعدها برگشتند راجع به علی بن سائغ به خاطر کامل الزیارات این را توثیق کردند، اما دو مرتبه باز برگشتند. حالا به هر حال این در وقتی است که ایشان علی بن میمون سائغ کوفی را ضعیف می دانستند. سائغ یعنی زرگر.

ایشان یک سوالی در عالم زرگری دارد، روایت از دو کتاب است؛ یکی در کتاب کافی است، آن متن اول از کافی است که تهذیب هم از کافی نقل کرده است. متن دوم از خود کتاب تهذیب است. این متن دوم در کتاب کافی نیست. اختلاف متن هم سرش سر فقط کتاب نیست. این روایت دوم را مرحوم شیخ طوسی از کتاب به اصطلاح نوادر الحکمه نقل می کند. محمد بن احمد بن یحیی.

و این دو تا بینشان اختلاف است؛ یعنی متن اول یک چیز زیادی دارد که دوم ندارد. دوم یک چیز زیادی دارد که اول ندارد. واضح است که مال زرگر است اما متن اختلاف دارد. بحثهایی سندی هم دارد. البته احساس خود ما در حد حالا حجیت که چه عرض کنم، به قول ایشان حدس، شخصیتی بوده علی بن میمون. یک فرد عادی زرگر عادی نبوده است. به هر حال با در نظر گرفتن روات از ایشان و مقدار روایت ایشان و کسانی که از ایشان روایت کردند و بعضی از روایات ایشان به ذهن می آید که قابل اعتماد باشد اجمالا. آن مثلا مبهم مجهول نمی دانم فرض کنید ضعیف نه، انصافا اجمالا اما حالا در حد آن وثاقتی که کارساز نهایی باشد نه در آن حدش هم نیست.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین